

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نشریه پیشرو شماره ۴۲

۱۲ مارچ ۲۰۱۲

آزادی بیان شمشیر دو لبه

اگر ما آزادی بیان را هدف نه بلکه وسیله ای برای ایجاد جامعه ای عاری از فقر، استبداد، بیکاری و نابرابری بدانیم، این وسیله در افغانستان برای رسیدن به اهداف یاد شده کارگر نیفتاده است. با وجود آن که رسانه ها، نویسندگان و اهل نظر گاه کمبودات و مشکلات موجود را به «نقد» می کشند و پیشنهادات و نظرات خود را «آزادانه» بیان می کنند، ولی اوضاع کشور رو به وخامت است. از این رو آزادی بیان حیثیت شمشیر دو لبه را دارد. از یکسو وسیله ایست به دست مردم برای «کنترول» و «نقد حکومت» و از سوی دیگر وسیله ایست به دست حکومت به خاطر فرونشاندن خشم مردم و فریفتن آنان. و حکومت از این فرصت بهتر از مردم استفاده کرده است. درینجا نگاه گذرانی به این دو لبه آزادی بیان می کنیم:

۱. **آزادی بیان به نفع مردم:** نقش مردم در ایجاد، سمت دهی و تغییر حکومت معرف نوعیت حکومت ها می باشد. حکومت ها گاهی کاملاً دور از دسترس مردم بوده و نقش خود را صیغه آسمانی و یا حداقل فرا توده ئی داده اند و با بهانه های عوام فریبانه مردم را تحمیق نموده و یا هم به وسیله زور و تزویر خود را تحمیل کرده اند. گاهی نیز حکومت ها با اراده نسبی مردم و با روال پذیرفته شده از سوی اکثریت از طریق انتخابات، جرگه ها و یا همه پرسی ایجاد شده اند. ولی در هر دو حالت مبارزه پیدا و پنهان میان حکومت و مردم به خاطر چگونگی و حدود نقش مردم در حکومت، جریان داشته است.

امروز نیز اگرچه اکثر حکومت ها با رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم به میان می آیند ولی برای نقش رأی دهندگان در جریان و دوام حکومت، همواره جدال جریان دارد. مردم خواهان نقش بیشتر در حکومت می باشند و حکام در تلاش محدود کردن این نقش اند. حکومت ها پولیس، ارتش، منابع مالی و تبلیغاتی را در اختیار دارند و از آنها به خاطر گسترش صلاحیت های خود و کاهش نقش مردم استفاده می کنند، ولی مردم با توجه به سطح رشد سیاسی شان از پارلمان، رأی، رسانه ها، حرکت های اعتراضی مانند تظاهرات و اعتصابات به خاطر گسترش نفوذ و نقش خود در حکومت استفاده می کنند.

آزادی بیان که دستاورد مبارزه طولانی «رعیت» با سلاطین است، امروز گرانمایه ترین وسیله در دست روشنفکران، منتقدین، صاحب نظران، آزادی خواهان و از آن طریق توده ها می باشد. در کشورهایی که رسانه ها رشد کرده و مخاطبان وسیع در میان افشار مختلف پیدا کرده اند، آزادی بیان حربه ایست که اصلاحات پیگیر و جدی را به نفع اکثریت بر دستگاه های حاکم تحمیل می کند و طلسم رازگونی حکومت و ارتباط آن را با نیروهای فرا زمینی طی قرنها افشاءگری، نقد و اعتراض کمرنگ کرده است.

ضمناً آزادی بیان ارتباط روشنفکران و توده ها را استحکام بخشیده و تعداد زیادی از صاحب نظران، نویسندگان و خبرنگاران از این طریق با دردها و آمال مردم آشنائی بیشتر کسب کرده و متعهد بار آمده اند. اکنون این قشر روشنفکر به جای آن که به بهانه حکیم و دانا بودن به انزوا بگرایند و از توده ها فاصله بگیرند، از تماس و گفت و گو با آنان لذت می برند و توان قلم، کامره و حنجره خود را در میان مردم به آزمایش می گذارند. عده ای از این روشنفکران تعهد خود را چنان پیگیرانه و جدی تعقیب می کنند که به حق می توان آنان را گلوی رسای توده ها خطاب کرد. زیرا خود را یکسره در خدمت آمال مشترک آنان قرار داده و در جست و جوی روز بهتر برای خود و هموعان شان می باشند. از این جمع کسی مانند نلسن ماندلا نصف عمر را بدون آنکه در برابر زور قد خم کند در پشت میله های زندان سپری می کند و کسی دیگری چون ویکتور خارا با دستان بریده در حضور جلادان تار می نوازد و سرود آزادی سر می دهد.

این گونه بیان اگرچه در بند و پشت میله های زندان صورت می گیرد، ولی رساتر از بسیاری نقدها و اعتراضاتیست که در ملاء عام از پس تریبون های فرمایشی و با پول و امکانات وافر به هوا می رود. آن یکی از پشت میله ها چنان عمیق و رسا بیان می شود که پس از ده ها سال هنوز هم در گوش جهان طنین انداز است و این یکی از هونل و رستوران، ارگ یا گلخانه به وسیله ماهواره ها و شبکه های جهانی رادیویی و تلویزیونی سراسر جهان را می پیماید اما پس از چندی بدون آنکه اثر مثبتی به جا بگذارد به فراموشی سپرده می شود.

این بیان، برخاسته از نیاز مردم بوده و در اعماق جامعه ریشه دارد و آزادی اش را نیز نه با تشریفات و کمک دست های بیرونی بلکه با پشتیبانی و استقبال مردم تثبیت می کند. آزادی بیانی که از این طریق به میان می آید با نیازها و خواسته های جامعه هماهنگی دارد و در برابر خطر سرکاری شدن و بازیچه سیاسی حکومت گشتن تاب مقاومت دارد.

۲. اما آزادی بیان به ضد مردم: این شمشیر دو لبه گاهی بر گلوی خود مردم می نشیند و به اغفال و فریب آنان منجر می شود. با آمدن نیروهای خارجی و ایجاد حکومت جدید، یک تعداد ارزش های تازه به طور فرمایشی از سوی دستگاه حاکم به مردم «هدیه» شد. بازار آزاد، دموکراسی، حقوق زن، آزادی بیان و حقوق بشر با تمویل امریکا و متحدانش و از طریق رسانه هائی که با پول های کمی و قرضکی راه افتاده بود، به طور ناشیانه تبلیغ گردید. به مردم اجازه دادند تا هرچه در دل دارند بگویند، مردم نیز در اوایل از این فرصت به هیجان آمده چه حرف ها که نگفتند و چه درد دل ها که نکردند. از رنج هائی که کشیده بودند و از مشکلات و خواسته هائی که داشتند به رادیوها، تلویزیون ها، مطبوعات و در مجالس و گردهمائی ها سخن گفتند و گوش به زنگ نتیجه آن نشستند. اما با بی باوری تمام متوجه شدند که این هم بازی بیش نبوده است. آزادی بیان فقط فرصتی بود برای درد دل کردن، نه سهم گیری مردم در مسایل سرنوشت ساز قریه، شهر و ولایت شان. مردم گفتند که فلانی ها قاتلان فرزندان، مادران و پدران شان هستند و باید به جزای اعمال خود برسند. فلانی ها زندگی شان را برباد دادند؛ خانه، کوچه، قریه و

شهر شان را ویران کردند و باید امروز جواب اعمال خود را بدهند. اما چند روز بعد از همان مرجعی که صدایشان را پخش کرده بود خبر وزیر، رئیس و قومندان شدن همان فلانی ها را شنیدند.

به مردم گفته شد که فعلاً از گپ های کلان و مسایلی که منجر به «بی ثباتی» و باعث «تفرقه» می گردد، بگذرند و جانیان و خاینان را به خدای بزرگ بسپارند تا او تعالی در آن دنیا جزای اعمال شان را بدهد. گذشته را صلوات، اکنون همه بکوشند تا در مسایل جاری حکومتی و مردمی توجه کنند. مردم باز هم زبان گشودند و از رشوت، پارتی بازی، ظلم و فساد رو به افزایش گزارش دادند و شکایت کردند، ولی باز هم آب از آب تکان نخورد و فساد اداری در تمام دستگاه های دولتی و غیر دولتی ریشه دواند؛ تجاوز، اذیت و خوردن مال کمزوران و تصاحب ملکیت های عامه از سوی زورمندان به امر عادی مبدل شد. حال، این آزادی بیان به چند دلیل به حربه ای علیه مردم تبدیل شده است و هر روز از مردم قربانی می گیرد:

اول- خلع سلاح روشنفکران: روشنفکران ما اگرچه در دوران مبارزات مشروطه خواهی و بعد از آن تا حدودی توانستند با مردم ارتباط برقرار کرده و انسجام یابند، ولی در سی سال اخیر به تدریج منزوی و پراکنده شدند. در جریان جنگ ضد روس در هر دو جبهه روشنفکران قربانی شدند. تعدادی از داعیان آزادی و رسالت اجتماعی که فریب سوسیال امپریالیزم و نوکرائش را خوردند یکجا با کودتاچیان و در نتیجه سیاست های ضد مردمی که پیشه کردند از اجتماع رانده شدند و ارتباط شان با مردم از بین رفت. آنده از روشنفکرانی که به جبهه مبارزه ضد شوروی و نوکرائش پیوستند نیز با دشمنی عناصر بنیادگرا و تمویل کنندگان شان قرار گرفته و اکثر مجبور به تسلیم و فرار شدند و یا هم ترور و اعدام گردیدند. دستگاه های استخباراتی غرب و کشورهای همسایه با تمام نیرو به تبلیغ و تقویت عناصری پرداختند که یا از آگاهی سیاسی کافی برخوردار نبودند و یا آگاهانه آماده نوکری و پذیرش هر نوع دستور بودند. این نوکرپروری و نوکر شدن چنانچه دیدیم، هم افغانستان را برباد داد و هم خود بادران را به درسرهای ناگزیر گرفتار کرد.

به انزوا کشاندن روشنفکران در این ده سال اخیر به گونه مخرب تری ادامه یافت. انجوها، کمک های «جامعه جهانی» و رسانه های فرمایشی هر کدام دامی شدند برای روشنفکران و تحصیل کردگان افغان. اکثر کسانی که ادعائی داشتند و خود را متعهد به جریان های سیاسی و روشنفکری می دانستند چنان گرفتار فندگیری، میزگرد و مصاحبه ها و مهمانی ها شدند که مردم و درد شان را یکسره از یاد بردند. از نظر شکلیات کار به کمال پیش رفت. هر کسی که دستش به جایی بند بود، سازمان و حزب و انجوائی راه انداخته و شعار خدمت به مردم و نجات ملت سر داد.

فراوان رادیو، تلویزیون و نشریه فعال شده و شما می توانید بسیاری چیزها را بدون ترس بیان کنید و مردم هم می توانند بشنوند ولی نباید نتیجه ای از گفته های تان انتظار داشته باشید. شما در بسیاری موارد می توانید بگوئید که فلانی دزدی کرده است، فلانی رشوت گرفته و فلانی آدم کشته است (در این موارد هم خط سرخ هائی وجود دارد که نمی توان از آن عبور کرد) ولی به فکر زندانی کردن و مجازات آنان نباشید. دزدان بی هراس تر از دیروز به غارت مصروفند؛ قاتلان و جنایت کاران دیگر از شنیدن نام خود در لست ناقضان حقوق بشر هراسی ندارند؛ امنیت رو به وخامت است و فساد اداری همه گیر شده است.

دوم- ترویج بی اعتمادی و سردرگمی: در نتیجه این آزادی بیان بیروباری راه افتاد و هر کس به حد توان و علاقه خود چیزهایی نوشت، نشر کرد و گفت. در این میان بی مضمونی، لاطیلات گوئی، تکرار بنجل های فرهنگی دیگران و روی آوردن به ابتذال و سرگرمی های گمراه کننده برنده میدان بود. حرف جدی اگر مطرح می شد، در میان این همه بی ربط نویسی و پرت و پلاگوئی به مشکل به گوش کسی راه می یافت.

برای مردم آزادی بیان تجربه تازه ای بود و از اینرو در اوایل انتظارات فوق العاده و معجزه آسا از آن داشتند. فکر می کردند که اگر بگذارند ما حرف های خود را بی پرده بگوئیم و گفته های ما بدون سانسور نشر شود چه شاهکارها که خواهیم کرد. کسانی را که تا امروز با تهدید و زور دهان ما را بسته بودند، بی آبرو و افشاء خواهیم ساخت. نام کسانی را که ما را به تباهی کشاندند به گوش همه خواهیم رساند و زمین را برای همه عاملان بریادی این ملک تنور خواهیم ساخت. ولی متوجه شدند که آزادی بیان هم فرصت نیست که استفاده از آن مشروط به داشتن حکومت و دستگاہیست که در آن گوش شنوائی برای شنیدن خواسته های مردم و دستهای توانائی برای اجرای تصمیم شان وجود داشته باشد و دولت از آن مردم باشد. بسیاری ها نمی دانستند که عیب از آزادی بیان نیست بلکه عیب از شیوه اجرای آن و دستگاہیست که «آزادی بیان» را تبلیغ می کند. مردم دوباره خود را در خطر دیدند و از این که باز هم همان افراد با چهره های تازه به میدان آمدند، تمام جریان برای شان مشکوک شد و اعتماد خود را به شعارهای تازه از جمله آزادی بیان از دست دادند. بدینگونه آزادی بیان برای ایجاد بی اعتمادی و سردرگمی میان مردم کارگر افتاد و صاحبان قدرت و مگس های دور و بر قدرت از آن به ضد مردم نفع بردند.

سوم- بد نام کردن ارزش های دموکراتیک: این سرزمین به کارگاه بدنام سازی ارزش ها مبدل شده است. در مورد دلایل این جریان بدون شک اختلاف نظر وجود دارد ولی کسی نمی تواند انکار کند که در این چند دهه بسیاری از ارزش هایی که دیگران را به رفاه و آسایش رهنمون کرده در افغانستان به ترتیب به تجربه گرفته شده و ناکام و سیاهروی کنار گذاشته شده اند. سریال از «سوسیالیزم»، «حکومت کارگری»، «اصلاحات ارضی به نفع دهقانان»، «برابری» و «عدالت اجتماعی» شروع شد و مجریان ناشی، ضد مردم و جاهل آن، با چند چپه گرمک و در همان قدم های اول مردم را چنان تور دادند که از ترس اجرای اصلاحات ارضی اکثریت دهقانان دست به تبر و تفنگ بردند و به سنگر مبارزه پیوستند.

و این بار نوبت دموکراسی، آزادی بیان، حقوق بشر و نقش اجتماعی زنان رسیده است. پروسه بدنام سازی این ارزش ها نیز با موفقیت پیش رفته و در حال اكمال است. گفتند در دموکراسی، حکومت نماینده مردم است و تحت نظارت و رهنمائی مردم به رتق و فتق امور می پردازد، اما در عمل بر گرده مردم سوار شدند و به نام شان پول و امکانات گدائی شده را بلعیدند؛ در پشت سدهای امنیتی و موترهای ضد مردمی برای خود دنیائی کاملاً مجزا از دنیای مردم آباد کردند. گفتند که بازار آزاد برای شما رفاه می آورد و خوبست ملکیت های عامه، معادن، فابریکات و همه تأسیسات و منابع اقتصادی و تجاری به بازار عرضه شود تا در رقابت آزاد شالوده اقتصاد پویا و بالنده بنیانگذاری گردد و آنگاه بیائید و ریختن پول و آسایش را لذت ببرید! اما در عمل تجمع بیش از حد سرمایه در دست عده معدود و گسترش فقر در میان اقشار پائینی و متوسط جامعه هر روز بیشتر از پیش مردم را به ستوه آورد. حقوق بشر بر صفحات قوانین، اوراق دفاتر و پشت تریبون ها جا گرفت اما راهی در زندگی مردم نیافت و همراه با هم دوره های بیچاره اش حقوق زن، دموکراسی و آزادی بیان متحمل بدنامی و روسیاهی تحمیلی شد، و تمام این اصطلاحات به «حقوق زن»، «دموکراسی»، «آزادی بیان» و «حقوق بشر» مبدل شدند.

چهارم- تحمیق مردم: آزادی بیان حربه ای شده است برای گول زدن مردم و مصروف کردن شان با گرفتاریها، مباحث و مسایل ساختگی. با آزادی بیان امروز مردم گاهی، وقت خود را به گفتن یا شنیدن شکایت ها و خالی کردن اخ دل همدیگر می گذرانند. مصروفیت هائی از قبیل سریال های هندی و آهنگ های رنگارنگ برای شان خلق شده تا در دسرهای خود را فراموش کنند و رنج شان تسکین یابد. فریاد همدیگر را کمتر بشنوند و بیچارگی های همدیگر را کمتر ببینند. وقتی در جائی کار شان بند می شود و مجبور به پرداخت رشوه می گردند؛ وقتی که قیمت آرد، بوره، تیل و چوب بی وقفه افزایش می یابد؛ وقتی که در نزدیک خانه یا محل کار شان انفجار صورت می گیرد و زمانی که در بمباران نیروهای خارجی عزیزان شان را از دست می دهند، راهی برای سرکوب و یا فرار از عقده های خود داشته باشند. در رادیوها و تلویزیون ها جیغ و داد راه اندازند و از وضعیت خود شکایت کنند یا روبروی تلویزیون نشسته با آهنگ ها و سریال های گوناگون تخیل شوند و از جوش بنشینند. این نوع آزادی بیان به جای گشودن گره از کار مردم، گرهی محکمتر و خطرناکتری بر کورگه های بی پایان زندگی شان می افزاید: **تحمیق.**

پنجم- تشجیع نیروهای غیر دموکراتیک: با رفتن طالبان همانقدر که امیدواری در چشم های مردم موج می زد به همان اندازه نگرانی از محاکمه و مجازات، تعدادی را به تب مرگ انداخته بود. هر دو طرف فکر می کردند که این بار شرایط فرق می کند و ممکن است تعدادی از جنگ سالاران و ناقضان حقوق بشر حداقل به طور سمبولیک به محاکمه کشانده شوند. اما خیر نبودند که اشغالگران امریکائی و هم پیمانان شان نیز در پی چیزی غیر از منافع خود نمی باشند و به حقوق بشر و دموکراسی فقط به حد وسایلی برای رسیدن به اهداف سیاسی-اقتصادی خود ارزش قایل اند و رنه کم نیستند کشورهائی که با نظام های کاملاً غیر مردمی و نا آشنا با دموکراسی بر خط منافع اینان سر نهاده اند و از پشتیبانی و حمایت مستقیم و بی دریغ امریکا و هم پیمانان برخوردار می باشند. منافع آنان ایجاب می کرد تا از یکسو صورتک دموکراسی را بپوشند و از سوی دیگر مستبدترین، خابن ترین، جنایتکارترین و غیر دموکراتیک ترین عناصر را وزیر، رئیس و نماینده بسازند. این کار به تدریج زورداران سابق را باورمند ساخت که هنوز دوران شان به سر نرسیده و فرصت دیگری برای زراندوزی و زور آزمائی دارند، زیرا با دار هنوز هم به آنان ضرورت دارد.